

بنگلادش و «سرنوشت» جنبش‌های بی‌سر و سرنوشت

عباس منصوران



درخواست لغو و اعتراض علیه «نظام سهمیه بندی مشاغل دولتی به خانواده‌های جانبازان جنگ استقلال» یعنی تشکیل دولت- ملتی دیگر در سال ۱۳۵۰ خ (۱۹۷۱ م) به ظاهر، جرقه‌ی خیزش تابستان ۱۴۰۳ در بنگلادش بود. اما خیزش ۱۴۰۳، تابستان پنجاه و سه سال بعد از ۱۳۵۰، تظاهر مبارزه طبقاتی و اجتماعی دیرینه‌ای بود که ریشه در مناسبات طبقاتی-تاریخی حاکم کشورهای پیرامونی با حاکمیت استبداد خودیژه‌ی این کشورها داشت.

این اعتراض به «سهمیه‌بندی...» را می‌توان به گونه‌ای با خیزش سال ۱۳۸۸ در ایران که با «رای من کو!» آغاز شد، یا با بهار «عربی» همانند دانست. قانون ۳۰ درصد سهمیه بندی مشاغل دولتی به وابسته‌گان حکومتی، هنوز پس از ۵۵ سال در بنگلادش و ستمبران تنگدست و برده و گرسنه، شلاق انفجار به پیکر تنگدست‌ترین سرزمین برده‌گان جهان بود.

با جدایی بنگلادش از پاکستان در سال ۱۳۵۰، به رهبری مجیب الرحمان و حزب عوام (عوامی لیگ) برخوردار از پشتیبانی‌های نظامی و سیاسی هندوستان، حکومتی غیر مذهبی و دولت – ملتی

دیگر در بخشی از بنگال، پایه‌گذاری شد. بنگلادش بی مانند در نیم قاره‌ی بنگال، با کشتزارهای برنج و میوه‌های کم مانند و گندم و نفت و دریا و دشت‌های زرخیز، در سال ۱۹۷۴ به قطعی مرگباری دچارش کردند که بیش از دومیلیون از تهی‌دستان از گرسنگی جان باختند.

در نخستین دولت پس از جنگ داخلی و تشکیل کشوری به‌نام بنگلادش، رهبران اسلامی بنگال جدا شده از هندوستان و سپس پاکستان غربی، به رهبری شیخ مجیب الرحمان در دوره‌ی ۵ ساله‌ی حاکمیت خویش، با شعار ناسیونالیسم، سوسیالیسم و دمکراسی و سکولاریسم، همانند پاکستان پایه‌های یک دولت-ملت وابسته به هندوستان، و در رقابت با پاکستان را در پاکستان شرقی رهبری کرد. مجیب، با رهبری جنگ داخلی و انشعاب از پاکستان به پشتوانه‌ی انگلستان، پاکستان شرقی (بنگال)، از پاکستان غربی با سه میلیون کشته و میلیون‌ها آواره، جدا کرد و بنگلادش را کشوری «مستقل» اعلام کرد.

به زودی، در سال ۱۹۷۵ مجیب الرحمان با کودتای نظامیان روبرو و به همراه ده تن از افراد خانواده ترور شد. با ترور بینان‌گذار بنگلادش و افراد خانواده، در ۱۹۷۵ ژنرال ضیاءالرحمان به قدرت رسید. ضیاءالرحمن در نقش رهبر حزب ملی بنگلادش (بی ان پی) در ضدیت با حزب عوام ملی، عناصر پروپاکستانی به قدرت رسانید و در سال ۱۹۷۵ حاکمیت نظامیان را اعلام کرد. این حزب، در همکاری با جماعت مسلمین که دولت پاکستان و ارگان‌های امنیتی، نظامی، احزاب اسلامی و جماعت اسلامی آن کشور را در پشتیبانی داشت، نوعی دیکتاتوری نظامی با ایدئولوژی و شمشیر اسلام سیاسی به وجود آمد. خصوصی سازی و کنترل دولتی بر اقتصاد را تقویت کرد و سیاست نظم نوین جهانی و گسترش آن جی اُ ها (NGO,s) بی که ابزار جهانی سازی سرمایه و نئولیبرالیسم بودند را در بنگال شرقی به پیش برد.

نظامیان به رهبری ژنرال ضیا، به پشتوانه‌ی سیا (CIA) و پاکستان، با برپایی دولتی نظامی، حزب رقیب الیگارش مجیب الرحمان را با کشتار و برکناری، زندان و تبعید از قدرت سیاسی و اقتصادی

دور ساختند. پشت این کودتای خونین بودند. اینان در رقابت با روسیه شوروی و هندوستان که از مجیب الرحمان پشتیبانی می‌کردند، دولت نظامیان را گزینه ساختند. دولت نظامی، با انجام رفرم‌هایی در قانون اساسی، به پشتوانه دولت پاکستان و نیروهای مذهبی، حکومت اسلامی بنگلادش را به وجود آورد.

دولت نظامی به رهبری ژنرال ضیاء پس از شش سال حاکمیت فساد و استبدادی - مذهبی، باید به باندی دیگری از نظامیان، سپرده می‌شد. ژنرال ضیاء نیز خود در سال ۱۹۸۱ ترور شد و ژنرال ارشاد با همان نگرش نظامی، اسلامی و دیکتاتوری در ۱۹۸۲ به قدرت رسید. حکومت نظامی ارشاد در سال ۱۹۸۶ پایان یافته اعلام شد، اما وی، در لباس مدنی و اصلاح طلب، بار دیگر با دستکاری قانون اساسی، دولتی غیرنظامی را اعلام کرد. ارشادی‌ها همانند دولت‌های پیشین، غرق در فساد نهادینه شده در پی شورش سراسری، به وسیله‌ی باند رقیب برکنار گردید. سال ۱۹۹۰ دولت نظامی با برخورداری از حزب ناسیونالیست بنگلادش (بنگلادش ناسیونال پارتی/ بی ان پی) و پشتیبانی جماعت اسلامی قدرت را در دست داشت.

سال ۱۹۹۱ خالده ضیاء، بیوه ضیاء الرحمن کودتایی در نقش رهبر حزب ملی بنگلادش، برنده‌ی انتخابات چند حزبی گردید. از آن زمان بود که سیستم دولتی بنگلادش از شیوه‌ی ریاست جمهوری به پارلمنتاریستی تغییر یافت، که ریاست جمهور، نقش جانبی و بی رنگ، اما نخست وزیر، نقش محوری یافته و عهده‌دار فرمانروایی طبقه حاکم می‌شوند.

سال ۱۹۹۶، با بازگشت حسیه رحمان، دختر ژنرال مجیب از هندوستان، نوبت آن بود که نظامیان و حزب ناسیونالیست و جماعت اسلامی به کناره روند. حسیه، رهبر حزب ناسیونالیست بنگلادش، خالده ضیاء، بیوه ژنرال ضیاء را به زندان افکند و حزب جماعت اسلامی را ممنوعه و در لیست تروریستی قرار داد. شیخ حسیه به رهبری حزب عوام و با برخورداری از نام و نقش پدرش، شیخ مجیب و حزبی که دولت- ملت پاکستان شرقی را پایه گذاری کرده بود از اقبال بیشتری برخوردار

بود، تا «بی ان پی» که با کودتا و کشتار و دیکتاتوری نظامی از ۱۹۷۵ بیش از ۲۰ سال در بنگلادش حکومت رانده بود.

پیشینه جنایتکارانه اسلامیست‌ها و نظامیان متحد آنان با تاریخ اسلامی در شبه قاره هند و آسیا سرشار از نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت بوده است. **نسل‌کشی هندوها و بنگالی‌ها** تنها یکی از آن جنایت‌ها است. کشتار مردم بنگال ساکن پاکستان شرق (بنگلادش) توسط نیروهای مسلح پاکستان غربی و جماعت اسلامی، که به قتل‌عامی که شمار آن را تا سه میلیون گزارش داده‌اند، و تجاوز به ۲۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار زنان بنگالی که رهبران اسلامی گروه جماعت اسلامی آنرا «دارایی عمومی» اعلام کرده بودند انجامید. در نسل‌کشی سال ۱۹۷۱ و جنگ داخلی در پاکستان غربی و شرقی، بین ۸ تا ۱۰ میلیون تن که بیشتر آن‌ها از اثنیک‌های هندو بودند، هستی خود را رها کرده به هندوستان پناهنده شدند. چنین جنایتی را با اعلام حکومت اسلامی در ایران از سال ۱۳۵۷ و نیز دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سال ۲۰۱۲ در شنغال (سنجار) و اسارت هزاران تن از زنان و دختران ایزدی و کشتار و اسارت دهها هزار نفره‌ی مردمان زیر ستم در کردستان عراق و روژآوا، ادامه‌ی همان شیوه و بینش جماعت‌های اسلامی. نظم نوین جهان یسرمایه در بنگلادش و ایران و پاکستان و ترکیه و عراق و سوریه و... بوده‌است.

خیزش تابستان خونین ۱۴۰۳ خ (۲۰۲۴ م) در بنگلادش ریشه در چنین کشاکش و ایدئولوژی و مبارزه و مناسباتی داشت.

اعتراض به‌ظاهر ساده و سطحی و در آغاز به وسیله‌ی دانشجویانی که با نگرش «همه با همی» و نادیده انگاشتن دیالکتیک مبارزه طبقاتی اندیشه‌هاشان بود، از یک خواست ساده در فاصله‌ی سه ماه، به یک موقعیت انقلابی و به شورش تمام‌عیار **ضد دولتی** و **نه ضدحکومتی** فراروید. پرسش اینکه چرا دانشجویان نقش پیشتاز برانداز را به عهده گرفتند! پاسخ ساده آنکه دانشجویان نابرخوردار از سهمیه بندی، و نگران و ناامید از آینده در بنگلادش دچار بحران فقر مطلق و بیکاری، همانند

شاخک‌های حسی جامعه، زنگ خطر و این شلاق و بی‌آیندگی را با حساسیت بیشتری و زودتر از دیگر لایه‌های اجتماعی، دریافت و به واکنش پرداختند. دانشجویان به سال یک لایه‌میان طبقاتی از آنجا که یک طبقه‌ی اجتماعی (سوشیال کلاس) به‌شمار نمی‌آیند، از این‌روی نه توان رهبری جنبش توده‌ای و طبقاتی را دارند و نه از نظر ماتریالیسم تاریخی، دارای چنین ظرفیت و مسئولیت و کارکردی هستند، مگر آنکه به طبقه دگرگون ساز و رادیکال طبقه و گروه‌نبدی اجتماعی‌ای که برای دگرگونی مناسبات دست به ریشه مناسبات می‌برند، و مناسباتی نو بنا می‌نهد، بپیوندند.

جنبش کارگری و به ویژه دهها میلیون زن کارگر و برزگر زیر ستم چندین گانه طبقاتی و استثمار مطلق و تولیدگر مافوق‌ترین سود در این جنبش، گویی سرنوشت خود را به دانشجویانی سپرده بودند و یا دچار اتحادیه‌گرایی و نیز با احساس نبود چشم انداز تحولی طبقاتی در این جنبش پوپولیستی، خویش را بی‌وظیفه انگاشته و به میدان نیامدند؛ و اگر به جنبش پیوستند، در همه با هم غرق شده و نقش اسب تروای بخش دیگری از سرمایه‌داران انگل‌ها بازار سرمایه و تجار و مذهبی و برده‌داران مدرن را به‌عهده گرفتند.

این جنبش بی‌رهبری و بدون پیشاهنگ و برنامه و ساختار انقلابی، همانند نمونه‌های مصر و تونس و... را که به جابجایی و «براندازی» دولت و نه سرنوشتی حکومت انجامیدند، به قول دکتر فرهنگ هلاکویی را باید هم «از سرنوشت و هم با سرنوشت» یعنی که این سرنوشتی محتوم جنبش‌ها نبوده و باید آنرا نیز دوباره نوشت و هم با قوهی درک و عقل باز نوشت.

اینک، در نبود دانش مبارزه طبقاتی طبقه و پیشاهنگ انقلابی، در بنگلادش نیز همانند مصر و تونس، توهم و ساده‌اندیشی تا آنجا است که دختر دانشجوی ۲۵ ساله بنگلادشی پس از «براندازی» شیخ حسیه بیگم، که در این روزها، دولت‌گذار «وزارت اطلاعات و فناوری» را اداره می‌کند، بر این باورند که «عزم و اراده‌ی این جوانان در بیرون راندن حسیه، نشان دهنده ظرفیتی است که دانشجویان در کارهای بزرگ دارند.»

او می‌گوید، «دانشجویانی که در رهبری یک قیام، موفق عمل کرده‌اند به اندازه‌ی کافی برای اداره و ساختن کشور هم توانایی دارند.» این یک ساده‌انگاری و خام‌اندیشی دانشجویی بی‌افق و سرگردان و خرده‌بورژوازی که قهرمانانه، با شعار آزادی، و علیه دیکتاتوری و استبداد جان‌می‌بازد، بیش نیست. دانشجویان پیشتاز و قربانی، اما نابرخوردار از آگاهی، بینش و نگرش دیالکتیک مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم، براندازی دولت را با خون به پیش بردند، اما با مفهوم سرنگونی انقلابی و آترناتیو انقلابی که سیستم مناسبات و کل حاکمیت برده‌داری یا کاپیتالیسم را واژگون و طرحی نو در اندازند، بیگانه و به دور بودند. پشت و زیر پوست این فوران، سرمایه‌داران جهانی دست اندر کار و احزاب ارتجاعی اسلامی بوده و هستند که همانند تمساح‌های خون‌آشام، در کمین و خزنده دهان گشوده بودند. دانشجویان با بیرون راندن شیخ حسیه که میراث خوار مجیب الرحمن بود و واژگونی مجسمه‌ی پدر بنگلادش که نقش کوچک آتاتورک حکومت عثمانی و حتا رضا خانی را در سال ۱۹۷۱ بازی می‌کرد، اکنون مشغول پاکسازی خیابان‌ها از زباله و سنگپاره و خاکستر و پوکه‌های گلوله‌ها هستند تا با محل گری دولت گذار، «دولت مجلسی» سرمایه‌داران و اسلامی سیاسی دیگری به قدرت بنشینند.

بنگلادش با اقتصاد و گردش مناسبات، تولید و توزیع‌ها و سودهای مافوق برآمده از استثمار، با جمعیت افزون بر ۱۷۰ میلیونی و بیکاری بیش از سی میلیون نفری بر گرده‌ی نیروی کار صادراتی خاموش و ارزانترین در جهان و کسب سود برآمده (Remittance) از این صادرات نیروی کاری (سرمایه‌جان‌دار) که سال ۱۳۹۷ شانزده میلیارد دلار گزارش شد، به گرداب مرگ و نیستی فرو برده شده است. افزایش بدهی‌ها و بهره‌های بانکی خرد کننده و کهکشان‌ی به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تورم و رکود تورمی، در محور کار و رنج بنگال و سرزمینی که می‌توانست سرشار از رشد و زیبایی و امید باشد، افقی جز کودتا و ستم و سیل و انواع بیماری‌های واگیر و قابل درمان اما بی‌درمان، تجربه‌ای تلخ و تاریخی را رقم می‌زنند که به نام و به دست مذهب و نظامیان و انگل‌های حاکم مدیریت می‌شود.

در سرزمین استثمار مطلق برای سود مافوق بر گردهی زنان در صنعت پوشاک که ۸۰ درصد صادرات بنگلادش را تشکیل می‌دهد، جز سوختن زنان در فابریک‌ها نمی‌بینید. براساس آمار بانک مرکزی بنگلادش از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۹ نزدیک به ۹۰۰ هزار کارگر زن بنگلادشی به خارج از این کشور گسیل شده‌اند که حدود ۳۷٪ در عربستان، ۱۷٪ در اردن و ۱۴٪ در امارات مشغول به کار [بردگی] بودند. (۱)

بنا به گزارشی از بانک توسعه آسیایی، ۹۵ درصد از زنان در بنگلادش زیر خط فقر و فقر مطلق زندگی می‌کنند و با شرایط قحطی و مرگ روبرو هستند. براساس پژوهش انجام شده، بیش از ۷۷ میلیون نفر از مردم بنگلادش، یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت بنگلادش، از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی و در پی حفر چاه برای دست یابی به آب زیرزمینی، با مسمومیت و آلوده شدن به سم آرسنیک روبرو هستند.

فساد سیستماتیک، اختناق، و سلطه‌ی همه تاجرها و دلالان در شبکه‌های مافیایی، بدهکاران کلان بانکی و فساد نهادینه و حاکمیت غیردینی و اما شبه نظامی، به ناگهان با اعلام برخورداری سهمیه ۳۰ درصد به خانواده‌های وابسته به حکومت، خشم خفته‌ی میلیونی را بیدار کرد. در این توفان، خیل انگل‌ها، رقیبان قدرت سیاسی و اقتصادی در دو حزب ناسیونالیست رانده شده از قدرت در سال ۱۹۹۰ و نیز جمعیت اسلامی که سید ابوالعلا مدودی در سالهای ۱۹۷۰، بار دیگر به قدرت سیاسی چشم دوخته‌اند. در پی کودتا و کشتار مجیب الرحمان، جماعت اسلامی که بار دیگر قانونی شده بود و بارها در پارلمان بنگلادش سهمی داشت، همانند روزهای دی و بهمن ۱۳۵۷ در ایران، اینک، زمانی به خیابان آمده که حسیبه و دولت‌ش، به هندوستان گریزان بودند.

جماعت اسلامی ابوالعلا مدودی از تبار اخوان و همانند اخوان مصر بود که حزب را در سال ۱۹۳۷ پایه گذاری کرده بود. او خواهان گسترش اسلام سیاسی در شبه قاره هند و از بین بردن هندوها و

دیگر ساکنین هند و تبدیل هندوستان به کشوری مسلمان بود. او بعدها به آمریکا رفت و در فلوریدا در سال ۱۹۷۹ در گذشت و جنازه اش به لاهور بازگردانده شد و در مکانی ناپیدا به ژرفای گور سپردند.

مودودی با الگوی اخوان المسلمینی، اهداف و منشور «اساسی قرآن، حاکمیت و سلطه «الله» و «رب» است و دین و عبادت راه‌هایی برای رسیدن به این دو» اعلام کرده بود که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خویش که در سال‌های ۱۳۴۰ در نجف تقریر می‌کرد و به حاکمیت ولایت فقیه رسید، از او الگو گرفت (۲) پایه‌ی توده‌ای حزب جماعت اسلامی، کشاورزان مرفه و لایه‌های سنتی و میانی و پایینی شهری تشکیل می‌دهند.

این جماعت ارتجاعی و خونخوار، در خیزش تابستان ۴۰۰۳ بسیار رذیلانه و تبهکارانه، که در شبکه سازی‌های استثمار و این‌جی‌های فریبنده اقتصادی ریشه دوانیده بود، همانند تمساح خانه داشت. شاخه دانشجویی این جماعت اسلامی و حزب ناسیونالیست بنگلادیش در زیر این خیزش عمومی و با فرصت‌طلبی و برخورداری از پشتوانه‌ای سازمان اطلاعات پاکستان (آی اس آی) بر بستر خیزش دانشجویی خواهان برقراری همان آرمان‌های ارتجاعی دیرینه و برقراری حکومت اسلامی بودند. دولت حاکم، دانشجویان فقیر خیزشگر را «زارکارها» به معنی خائن و خلاف کار به حقارت گرفت. این تحقیر شده‌گان، همان نسل ضد بودند، همانند همه کشورهای پیرامونی، این نسل که سازمان‌دهنده و پیشاهنگ خیزش‌ها بودند، خود، سیاهی لشکر نظامیان یا احزاب بورژوازی شدند.

جمعیت اسلامی پیروان ابوالعلا مودودی در تلاش برقراری طالبانیسم و خمینیسم و حزب ناسیونالیست ملی بنگلادش در راس همه، اکنون، گزینه‌ی دلخواه چین و پاکستان و به ویژه در این منطقه هستند. این جماعت با همان فریب و شیادی خمینی در پاریس، بسیار ماهرانه تر، بازی با دمکراسی و حقوق بشر بر بستر خیزش دانشجویی و اسلام سیاسی، در تلاش است تا غرب و حتی ایالات متحده را اگر نه پشتوانه، دستکم در برابر خود نداشته باشد. اینک عربستان و آمریکا و

انگلستان و اسکانديناوی به ویژه سوید (فروشگاه‌های زنجیره‌ای هینس موريس-H&M) نگران منافع و حضور اقتصادی و سیاسی خود هستند.

چین در این میان در برابر هندوستان، در کنار پاکستان و همراه رقبای اسلامی دولت شیخ حسیبه دارای نقش تعیین کننده اما خزنده در زیر دریای آتش خیزش بنگلادش، افغانستان و طالبانيسم دیگری را طراحی کرده‌اند.

باند "خالده ضياء"، بیوهی ضیا نخست وزیر سابق بنگلادش به همراه فرزندانش بارها به اتهام فساد به دستور حسیبه بازداشت شده بود بار دیگر، در کمین قدرت نشسته‌است. خالده ضیاء، بیوهی ژنرال ضیا که خود در سال ۱۹۸۱ ترور شد، رهبری حزب ناسیونالیست را به دست گرفت و در سال ۱۹۹۱ به رهبری بنگلادش رسید و در سال‌های ۹۶ و ۲۰۰۱ و تا ۲۰۰۶ نخست وزیری و شبکه فسادش را به کمک رحمان فرزند بزرگترش به پیش برد.

در این سال رقیب وی حسیبه به قدرت رسید. دولت حسیبه و عوام لیگ، در خیزش اخیر (۲۰۲۴) برکنار شد و با خواهرش به سوی هند فراری شد.

شایعه‌ی اینکه پسران خالده ضیا از انگلستان و چین ... برای پیشبرد نقشه، در برابر دولت شیخ حسیبه، بودجه و چراغ سبز گرفته‌اند، می‌تواند بخشی از واقعیت باشد. با پراندازی دولت حاکم، واژه‌ای که شاه بیت سلطه‌طلبان ایرانی‌است، قدرت در دست ارتش که بیشترین سهم استثمار و چپاول را برخوردار بوده، دوران گذار را می‌گذراند تا در پی تابستان خون آلود داکا، جنبش را مصادره و به دولت دیگری بسپارد و قدرت سیاسی بخشی از بنگال به قحطی و گرسنگی نشانیده شده را به دست دولت دلخواه نئولیبرالیسم و شرایط کنونی جهان درگیر جنگ جهانی کنون بگذارد و مالکیت و مناسبات سرمایه و استثمار را تامین سازد.

محمد یونس برنده صلح نوبل، استاد اقتصاد، محلل این دولت گذار است. او در برابر قحطی هولناک سال ۱۹۷۴ که بیش از یک و نیم میلیون نفر جان باختند، طرح وام‌های کوچک را پیش روی گذاشته بود. او در سال ۱۹۸۳ با ایجاد بانک گرامین، به پرداخت وام‌های کوچک برای مسکن و کار و تحصیل، سبب شکل‌گیری حساب رفرم‌های اقتصادی شد و لایه‌های گسترده برزگران و پیشه‌وران خردی را آفرید و آن‌ها (NGO,s) را به خدمت گرفت و بنگلادش را به عرصه بدهکاران کوچک و ورشکسته تبدیل کرد. سود بانکی برآمده از استنمار در برابر وام‌های کوچک به میلیون‌ها خوداستنمارگر خرد، تنها یک آرامبخش و اعتیادآور متادون در برابر مرفین با دوز کلان بود.

بانک گرامین (Grameen Bank) به مدیریت محمد یونس، و وام‌ها خرد، برای سرمایه‌گذاری‌های میکرو، سیاست نوینی بود که سیستم بانکی معمولی را به چالش گرفت و سبب گسترش آن‌ها مالی و اقتصادی گردید. فقر زدایی این سیاست، شعار این فقرزایی و گرسنه‌گستری آن در آینده شد. وی همانند لخ والسا در دهه ۱۹۸۰ در لهستان جایزه صلح نوبل گرفت. محمد یونس، در سال ۲۰۰۷ به یکی از چهره‌های برجسته و تبلیغات خصوصی سازی و آن‌ها شد. شیخ حسیبه، این چهره و برجستگی وی را به سود باند خویش نمی‌دانست، و او را کسی که خون فقرا را می‌مکد و به بهانه اینکه بنا به قانون کار حق کارگران را پایمال می‌کند فاسد خواند و زیر پی گرد قرار داد و از رهبری بانک گرامین برکنار ساخت.

در جنبش تابستان ۱۴۰۳، در پی دستکم پانصد جانباخته در خیزش بنگلادش، محمد یونس که در انگلستان می‌زیست فراخوانده شد. او تنها گزینه‌ی دانشجویانی شد که نه حزب ناسیونالیست و نه جماعات اسلامی را می‌خواستند. این احزاب اسلامی ارتجاعی که برای قدرت سیاسی بر خون دانشجویان بی‌سامان و تهی‌دستان سربرآورده بودند، گزینه‌ی بخش دانشجویان خیزشگر نبودند، هرچند اسلامیان، طلاب یا دانشجویان اسلامی خود را داشتند، که به ناگهان همانند سال ۱۳۵۷ در ایران، قارچ گونه سر برآوردند.

محمد یونس بدون پشتوانه و کارنامه سیاسی، اینک دکور سناریویی است برای دولت گذار. حزب ملی بنگلادش و جماعت اسلامی، با خیزش دانشجویی فرصت طلبانه، از پشت جنبش بی سر و سرنوشت سر بر می‌آورد و به روی صحنه می‌آید.

خواست پسا حسیبه، برپایی دولت موقت و دوران گذار تا انتخابات، و حتا شرکت لیگ عوام و دیگر احزاب اسلامی و ارتجاعی است.

بخش دیگر نیروهای اجتماعی و زیر سرکوب و کشتار، هندوهای بنگلادش هستند که در سال ۱۹۷۱ نزدیک به ۳۰ درصد ساکنین بنگلادش را تشکیل می‌دادند و اکنون نزدیک به ۸ درصد ساکنین جامعه به شمار می‌آیند، در سالهای جنگ داخلی به وسیله پاکستان سلاخی شدند و اکنون در خطر قتل عام اسلامیست‌ها. این اتنیک اجتماعی که به وسیله حزب بی جی پی نمایندگی می‌شوند، مورد تعرض و تجاوز حزب‌های اسلامی و به شدت در خطر سلاخی و تجاوز و قتل عام قرار دارند. لایه‌ی بالایی این اقلیت، با برخورداری از پشتیبانی عوام لیگ شیخ حسیبه، برخی از رهبران محلی و عوام لیگ را تشکیل می‌دادند و به همین سبب، پس سقوط دولت عوام لیگ، تمامی هندوها به ویژه بی پناهان و لایه‌های پایینی و تهی دست هندو، در معرض کینه‌ورزی کهن و خونین جماعت اسلامی و بی ان پی قرار دارند.

دولت گذار، برپایی دولت و سیاست و اقتصادی رفرم محور را وعده می‌دهد و از سنت‌های خودکامگی جلوگیری و با برگزاری انتخابات، قدرت را به دولت و پارلمان مورد دلخواه واگذار خواهد کرد. آشکار است که ساختار نهادینه شده سرمایه داری و حکومت‌اش با وجود ارتش پشت سر دولت گذار که در پادگان‌ها، مهندسی حکومت طبقاتی را به پیش می‌برد، بدون طبقه و رهبری انقلابی نهادینه شدن ساختارهای نوین، بازتولید بنگلادش و پاکستانی دیگر را در پیش روی دارد.

اینک همراه با میلیون‌ها زنان بافنده در دخمه‌های برده‌داری بنگلادش، سرود بافنده‌گان سیلزی از شاعر انقلابی و دوست مارکس، هاینرش هاینه که پس از خیزش بافندگان در سلیزی آلمان سالهای ۱۸۴۰ سروده بود، بخوانیم و هر آنجا نام آلمان بود را به بنگلادش بگردانیم:

بافندگان سیلزی

حتی سرشکی در چشمان بی‌نور نیست،

در پس دستگاه بافندگی، با دندان فشرده

نوشته اند:

آلمان، ما کفن تو را می‌یافیم،

و همراه آن نیز سه بار لعنت.

می‌یافیم، می‌یافیم!

یک لعنت به خداوند، که به در گاهش نماز بردیم

در سرمای زمستان و در نیاز گرسنگی،

بی‌هوده امید ورزیدیم، بی‌هوده پا فشردیم،

او ما را مسخره کرد، خوار داشت و زیون ساخت.

می‌یافیم، می‌یافیم!

یک لعنت به شاه، شاه ثروتمندان،

که نتوانست مصیبت ما را درمان بخشد؛

بلکه واپسین پشیز را نیز از ما ستاند

و فرمان داد چون سگان بسوی ما شلیک کنند.

می‌یافیم، می‌یافیم!

یک لعنت به میهن دروغین

آنجا که تنها ننگ و عار شکفته می‌شود،
آنجا که هر گلی در بهاران می‌پژمرد،
آنجا که فساد و تباهی، پرورشگاه کرم‌هاست.

می‌بافیم، می‌بافیم!

ماکو در جنبش، دستگاه در ولوله،

پرکار، شب و روز گرم بافتنیم،

آلمان پیر! این کفن توست که می‌بافیمش

و به همراه آن نیز سه بار لعنت.

می‌بافیم، می‌بافیم!

هانریش هاینه، شاعر انقلابی آلمانی، ۱۷۹۷-۱۸۵۶

۱۵ اوت ۲۰۲۴

[۱] <https://economic.mfa.gov.ir/portal/newsview/568849>

[۲] «پیش قراولان انقلاب اسلامی؛ جماعت اسلامی پاکستان»، سید ولی نصر (فرزند سید حسین نصر) مدعی است که روح‌الله خمینی در ایده ولایت فقیه در کتاب «حکومت اسلامی» را با تأثیرگیری از مودودی نوشته است. با رجوع به *مهران موحد-روزنامه‌نگار در کابل (۳۰ شهریور ۱۳۹۶)* «مولانا مودودی، بنیان‌گذار اسلام سیاسی رادیکال» بی‌بی‌سی فارسی.